

ترجمه نامه حضرت امیرالمؤمنین
سلام الله علیه از فاضل عبدالواسع تونی

هو المعز

ترجمهٔ عهدنامهٔ شریف
متبرکهٔ حضرت امیرالمؤمنین
و یعسوب الدین و امام المتقین
صلوات الله و سلامه علیه و
علی ذریته الائمة المعصومین
بابی مالک اشتر که در وقتی
که او را والی مصر فرموده بود به جهت وی
نوشته اند و این عهدنامه ایست
مشتمل بر جمیع مصالح ملک و [illegible]
و امور متعلقه با امرا و ارباب دولت و تدبیر امور [illegible]
و حکمت علمی و عملی و تمامی
بنحوی که با غایت معقول [illegible]
جمیع از اولین و آخرین [illegible]
العمل نوشته اند [illegible]
نوشت

هو الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ
مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وقال عز من قائل وَلَقَدْ كَتَبْنَا
فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

از پرتو این نیر قدسی بنیان بینایان منظر تحقیق را همین مشاهد و معاین
کرده که عرصه فسیح ربع مسکون مضرب خیام دولت و محط سرادق
عظمت جمعی تواند بود که وجهه همت و قبله نهمت ایشان اصلاح امور
عباد و بلاد و نظم مصالح ایشان در معاش و معاد باشد و میدان
وسیع هامون جولانگاه بارهٔ عزت و میدانگاه یکران حشمت جمعی
خواهد بود که مقصد کار و مطلب اعلا اعلای معالم دین و احیای مراسم شریعت
سید المرسلین و متابعت اوامر و نواهی ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
باشد جبین گشای سعادت از ناصیه کسانی گلگون خوش خرام و شبدیز تیزگام
انتهاض صبح و ادهم شام را بطویله اقتدار کسانی بربندند که عطف عنان
عزیمت بجانب صلاح حال و فراغ بال عاجزان شتاب باشد

و عروج بر معارج فلک سروری بلند قدری را میسر کرده که سر خضوع بر آستان
دین سید المرسلین نهد و نسیم عزیمت آنچنان در چمن اقبال وزد که از کوی
تقویت شریعت محمدی برخیزد مصداق این مقال صورت حال خجسته مآل
همایون فال نواب مستطاب معلی القاب فلکی جناب والا القاب سالک اولی الالباب
عالیجاهی منظور انظار عنایات شاهنشاهی امیر الامرا آید و مرجع العظماء است
که از بدو فطرت که از مساعدت پاک طینت و میامن صفای طویت
درچمن همیشه بهار دولت نشو و نما یافته خط آب روی مناصب عالیه را
اهم مطالب دانسته بانواع اعتبار همواره محمود امر آخرت الاقتدار
و از علو فطرت همت بذخیره زخارف دنیویه مشغول نگشته بمقتضای
کریمه وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ
مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ
فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ غرض کلی و مطلب اصلی
از مراتب ترقیات دنیوی تحصیل سعادات اخروی دانسته از کار خردمندی
مدارج مناصب را با مراتب ضروری آن سنجیده فاقد مدارج بفقرا
و ارباب حاجات در مواقع مکرمت و منصب بموقع ملایمت و احسان
جبر احوال شکستگان و مردم ناتوان مصروف می فرمایند و وقف

و قلع و قمع اهل ظلم و عناد خوی و شیوهٔ مستمرهٔ مستطاب عالی رتبت
ایشانست نسیم وزد نظر همت بلندشان بحر زر از یک بحر است و جود
بوفور نفکنده از موج بدریا و چرخ همک همت والا و نهمت خورشید عکس آسا
نواب سعادت القاب خان عظیم الشأن ادام الله تعالی ظلال اقباله و اجلاله
علی رؤس الاقاصی و الادانی مصروف و معطوف بر نظم و نسق
و انتظام امور و مهام مملکت و استقرار و استمرار ضوابط
و قوانین امر سلطنت و ایالت پیوسته مطمح نظر عالی و مکنون
خاطر فیض مظاهر ترفیه احوال رعایا و آسایش سایر سکنه و زوار
و مترددین آن دیار و تحصیل دعای خیر نواب اشرف اقدس ارفع
همایون دارند بمرتبه که کوس بلند آوازهٔ معدلتش سرکوب شهرت
کسروی و حسن سلوکش زینت افزای رتبهٔ والا رایات و شوکت
و زیب بخش مرتبهٔ عظمای عظمت و جلالت و عدالت گستر گردیده
بخاطر فاتر این داعی گوی اخلاص آیین رسید که عهدنامهٔ که حضرت
شاه ولایت و بلند آفتاب عالمتاب سپهر امامت امیر المؤمنین علیه الصلاة و التحیة
و امام المتقین و مرکز دائرة المطالب و المآرب علی بن ابی طالب
و مطلوب کل طالب و امام المشارق و المغارب و مظهر العجائب

علی وله و آله ملک الملکان که شمشیر عالم ستیزش چشمهٔ آب
صلوات الله و سلامه علیه و علی ذریته الاطایب ما تتابعت
الموجات بالتوالیب که مشتمل است بر جمیع نصایح و حکم و مجربات
در سایر امور سیاسته و آداب سلوک با هر یک از طوایف امم
بر نهجی که متضمن جمیع مهمات دنیویه و اخرویه و جامع سعادات و کمالات
مترتبه بر رعایت حکمت نظریه و علم اخلاق و تدبیر منزل و
سیاسات مدنیه است در حینی که آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
شیر بیشهٔ شجاعت و نهنگ لجهٔ شهامت مالک بن الحارث الاشتر
را والی مصر فرموده بخط نوشته لذا ترجمه نمایم فارسی تا ارباب
و الیان از ملاحظه و مطالعه آن کامیاب و سایر ساکنان
ولایت ایشان از اشتغال اوامر و نواهی آن بانصیب و بهره مند گشته
امید که منظور نظر عاطفت گردد انه ولی التوفیق و بتحقیق الاماکن
و پیش از شروع در مقصود تقدیم مقدمه در بیان مجملی از احوال
مالک اشتر مناسب نمود مقدمه مالک اشتر نخعی از جملهٔ اجلهٔ
شیعیان خاص شعار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در شجاعت
تمام بود و او دلاور بود نامدار و مبارز مرد و زبدهٔ دستور رسید

و عالیمقدار و در متابعت او همین بس است که در وقتی که خبر وفات او
در عرض راه مصر بحضرت شاه ولایت علیه السلام رسید بسیار اندوهناک شده
و فرمود که رحم الله مالکاً و ما مالک عزّ علیّ مالک لو کان صخراً
لکان صلداً و لو کان جبلاً لکان فنداً و کأنه قد منی قداً یعنی خدای
رحمت کند مالک را و او چه مالک بود که بر من دشوار است هلاک او و اگر بر فرض
او سنگ بود بسیار صلب خواهد بود و اگر کوه بود بسیار عظیم
خواهد بود گویا که عضوی از اعضای مرا قطع کردند و این بر ما تأثیر
او را کافیست که آنحضرت بعد از استماع خبر فوت او فرمود لقد کان
لی کما کنت لرسول الله یعنی بتحقیق که از برای من چنان بود که من
از برای رسول خدا صلوات الله علیه بودم و در جنگ صفین که کار بر
معویه ملعون بالکل تنگ شده بود و مالک اشتر خود را نزدیک علم لشکر
آن بد اختر رسانیده بود و عمرو عاص ملعون حیله کرده مصحفها را
بر نیزه‌ها بستند و در پیش صف لشکر خود نصب کردند و از برای فریب
گفتند که قرآن در میان شما و ما حاکم باشد و جمعی از اشقیا از
لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که ده دوازده هزار کس شده بودند
نزد آنحضرت آمده گفتند که از گفته عمرو عاص تخلف نمیکنیم آنحضرت هر چند که

که کلام ناطق الهی منم و این حیله ایست که عمرو عاص ملعون کرده
فایده نداد و آن جماعت بد عاقبت که آخر خارجی شدند در جواب
آنحضرت گفتند که اگر دست از جنگ نمیکشی ما ترا گرفته تسلیم معویه و
لشکریان او مینماییم بالاخره آنحضرت ملجأ شده نزد مالک فرستاد
که دست از جنگ کوتاه کن مالک عرض کرد که نزدیک است که علم لشکر اهل الشام
را از پا در آرم اگر رخصت میفرمایید نیایم آنحضرت از راه مبالغه
آن جماعت شقاوت مآب باو پیغام کرد که تو این جنگ را از برای من
و نبوده میکنی و این گروه ضلالت پژوه قصد کشتن من کرده اند
دست از جنگ بردار بالاخره از راه فرمانبرداری امیر المؤمنین علیه السلام
دست از جنگ کشید و بخدمت شاه مردان آمد چنانکه بتفصیل در
کتب سیر مذکور است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با بوذر غفاری
رضی الله عنه فرموده بود که یا اباذر تعیش وحدک و تموت وحدک
و تبعث وحدک و تدخل الجنة وحدک تسعد بک قوم من اهل العراق
یتولون غسلک و تجهیزک و الصلوة علیک و دفنک و عثمان ملعون
وقتی که ابوذر را از مدینه مشرفه بسبب راست گویی او بیرون کرد
و به ربذه که نزدیک است ما بین مکه و مدینه فرستاد و چند گاه که در آنجا بود چند کس

وانست که از پهلوی آنها او قافله بیکذرانند علتی در میانه آنها بهم رسید
و در اندک وقتی همه برطرف شدند و چند گاه یکپاره صحرا و بیچ گیاه بها او قات
میگذرانند در اثنا بیمار شد و در ان بیمار بزرگوار رحمت ایزدی پیوست و از او
یک صبیه مانده بود نقل میکرده که در وقتی که احوال پدرم متغیر شد
من شروع بگریه کردم و گفتم که من درین صحرا چه کنم و چه خاک بر سر کنم
پدرم گفت که غم مخور من وقتی که فوت شوم برو و در سر راه عراق بایست
قافله از راه عراق خواهد آمد بگو که ابوذر فوت شد پس مردی از مردان
راه حق خواهد آمد و متکفل غسل و کفن و دفن من خواهد شد آن دختر نمود
پدر بزرگوار رحلت نموده اتفاقا در آنوقت مالک اشتر و جمعی از ان راه
رسیدند چون نام ابوذر و خبر فوت او شنیدند همه پیاده شده همراه او
رفتند و بعد از مراسم تعزیت مشغول غسل و کفن و دفن او شدند و کفنی
که همراه داشت در و پوشانید و قیمت آن چهار هزار درهم
و مشهور بود در کتب سیر مذکور است که طلحه که با زبیر عایشه ملعونه را
بقصد جمعیت لشکر و بهانه عمره از مدینه بیرون بردند و حضرت امیر که شنید
فرمود که والله ما یریدان العمرة ولکن یریدان الغدرة شجاعت مشهور بود روزی
با مالک اشتر گفت که بیا با هم کشتی گیریم مالک او را بر زمین زد و سر او را

الغدرة

بشکست بار دیگر گفت بیا کشتی بگیریم باز او را بر زمین زد و سر او را بشکست
بشکست تا چند مرتبه او را بر زمین زد و هر مرتبه جایی از سر او را بشکست
در هر مرتبه که بالای سینه او نشسته بود و بر نمیخواست او فریاد میکرد و میگفت
اقتلونی و مالکا واقتلوا مالکا معی یعنی مرا بکشید و مالک را بکشید
و مالک را بکشید با من و این کلام در میان عربان جاری مجری مثل شده
مجملا در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه التحیة والسلام محمد بن ابابکر را امیر ایشان
والی مصر فرموده بود و او نیز از خواص شیعیان آنحضرت و عالی مقدار
و چون معویه ملعون با عثمان لعین خویش بود و در روزی که خانه
عثمان لعین را محاصره نموده بودند محمد بن ابابکر با جمعی در خانه او
ریختند و عثمان در آنوقت مصحف در کنار گرفت که شاید آن وسیله
او را نکشند و محمد در آنوقت دسته تیری در دست داشت طرف
پیکان تیرها را بر دهن آن لعین زد و آن مصحف پر خون شد القصه آن
ملعون را بخواری تمام کشتند و بجهنم فرستادند و او را در زبیله یهود
دفن کردند از راه مکر و حیله و شیطنت و سیلها الممتنعه تحریک آن
ملعون مردم مصر بر محمد شوریده امر او از ایشان منحل شده بود حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مالک اشتر را با ایالت مصر مأمور فرمود

واین عهدنامه شریفه را که دستور العمل است در سلوک با سایر
اصناف مردم و در امر سلطنت رعایت ضوابط و قوانین
آن ضرورت جهت مالک اشتر نوشتند و چون حضرت با محمد بن
ابی بکر از راه اخلاصی که بجدیت آنحضرت علیه السلام داشت نیز نهایت
شفقت داشتند باو نیز نامه نوشتند و از روی لطف و دلداری
باو نوشتند که اینکه ما ترا از آن ولایت تغییر فرمودیم از راه آنکه
نیست بر تو اینمعنی گران نباشد که جای دیگر که بهتر از آن باشد بتو
شفقت خواهیم فرمود و آنحضرت محمد بن ابی بکر را فرزند خوانده بود
و چون خبر وفات او بآنحضرت رسید فرمود که لقد کان ولدا لی
حاصل چون مالک از خدمت آنحضرت مرخص و متوجه دیار مصر
و خبر او بمعویه ملعون رسید خوف و هراس بسیار بر او غالب شده از راه
ناپاکی و مکر قدری زهر قاتل با عسل ممزوج کرد و از آن قدری را
بشخصی داد که بیکی از منازل آن راه بعنوان فروختن برد و
بر دو سه نفر دیگر داد که هر کدام در منزلی بقصد فروختن نگاه دارند
و چون مالک بآن منازل رسید از آن عسل ابتیاع نمود و بخورد
و بآن سبب بمصر نارسیده شهید شد رضوان الله علیه و چون خبر

شهادت آن بزرگوار بمعویه نابکار رسید با عمرو عاص ملعون
که همکار و دستیار او بود در مقام اظهار سرور مذکور نمود که
خداوند عالمیان شر مالک را از ما کفایت نمود و گمان آن ملعون
آن بود که عمرو از آن خدعه و حیله خبر ندارد و خود از راه
میدانست که آن نابکار خدا را لشکرها است که گفت ان لله جنودا منها العسل
و این حرف نیز نازل منزله مثل شده و مالک را از آنجهت اشتر
میگفتند که در یکی از غزوات سر نیزه بگوشه چشم او رسیده بود
و اندکی شکافته شده بود و عربان چنین کس را اشتر میگویند
و قطع نظر از مراتب شجاعت و مردانگی مالک شاعر بود و ادیب
و در میان قبایل عرب بغایت نامدار و مآثر و مفاخر او در
میان اهالی روزگار اشهر من الشمس فی رابعة النهار است
و ابراهیم پسر بزرگوار او نیز در شجاعت و غیرت و مردانگی مانند
اشتر والد عالیمقدار و رکن اعظم اشتهار داشت و کشنده
قاتلان سرور شهدا و کشنده حرامزاده لعین نابکار عبید زیاد علیه اللعنة
الی یوم التناد بود و همین سرمایه شرف و افتخار از برای او کافی است
که اهلبیت رسالت سر پسر زیاد ملعون را دیدند لباس ماتم از بر کردند

ترجمهٔ عهدنامهٔ شریفهٔ حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و وصی رسول رب العالمین صلوات الله و سلامه علیه و علی ذریته المعصومین

بسم الله الرحمن الرحیم

این آنچیزی است که امر نموده بآن بندهٔ خدا علی که امیر مؤمنانست مالک بن حارث
اشتر را در عهدی که با او کرده در حینی که او را والی مصر و جمع خراج مصر
و جهاد دشمنان و طلب صلاح اهل آن و آبادی و عمارت کردن بلاد آن نموده
امر نمود او را به پرهیزکاری خدای تعالی و اختیار فرمانبرداری خداوند عالمیان
و پیروی آنچه امر فرموده بآن در کتاب خود از امور واجبه و سنتهای که نیکبخت
و سعادتمند نمیشود احدی مگر بمتابعت و پیروی آنها و شقی و بدبخت
نمیشود کسی مگر بانکار و ضایع کردن آنها و اینکه نصرت و یاری کند
خداوند عالمیان را بدست و دل خود یعنی بجهاد شمشیر و اعتقاد حق
و بزبان خود یعنی راستگوید و امر بمعروف و نهی از منکر پس بتحقیق که
خداوند عالمیان متکفل نصرت و یاری دادن کسی که یاری دهد او را
شده است و متکفل عزیز ساختن کسی که خداوند عالمیان را اعزاز کرده
عزیز دارد شده است و امر نمود او را بکسر نفس و ضبط خود در
وقت خواهشها و باز داشتن و عنان کشیدن نفس در وقت سرکشیها

افتتاح عهدنامهٔ شریفهٔ مبارکه

امر فرمودن بپرهیزکاری و فرمانبرداری خداوند

امر بمجاهدهٔ نفس و خواهشهای نفسانی

پس بدرستیکه نفس امر کننده ببدیست مگر آنکه خداوند عالمیان
تعالی شانه رحم نماید و نگاه دارد پس بدان و آگاه باش
ای مالک که من فرستادم ترا ببلادی که جاری شده است و گذشته است
بر آن بلاد دولتها و ارباب مناصب پیش از تو از اهل عدل و جور
و بدرستیکه مردمان نگاه در سلوک و کارهای تو میکنند چنانکه
تو نگاه در کارهای والیان سابق میکردی و نسبت بتو میگویند و
خواهند گفت آنچه تو نسبت بوالیان سابق میگفتی و بدرستیکه استدلال
بر احوال مردم خوب بآنچه خدای تعالی بر زبانهای بندگان جاری کرده
از ذکر جمیل میتوان نمود پس باید که محبوبترین ذخایر نزد تو ذخیرهٔ عمل صالح
باشد پس مالک شو خواهش و حرص نفس خود را از آنچه بر تو حلال نیست
بواسطه اینکه نگاه داشتن خود اینست که در مقام انصاف بر آید
در آنچه محبوب تو یا مکروه طبع تو باشد و در خاطر داشته باش رحم
و شفقت با رعیت و دوستی ایشان و لطف با ایشان و بر ایشان
سبع درنده مباش که خوردن ایشان را غنیمت داند از جهت آنکه
رعیت دو صنف میباشند یا برادر دینی تواند یا نظیر تواند
در خلقت و انسانیت و جنسیت مستحق رحمت و شفقت است

نگاه داری خود

امر فرمودن بلطف و شفقت با رعیت

از ایشان لغزشها واقع میشود و ایشان را موانع و شغلها از اوامر
فرمودهای والا عارض و سانح میشود و از ایشان از روی عمد یا خطا
تقصیرات واقع میشود پس تو ایشان را از آن عفو میکرده باش و از تقصیرات ایشان
درگذشته باش چنانچه تو خود دوست میداری و میخواهی که خداوند عالمیان
تعالی شانه از تقصیرات و خطاهای تو عفو نماید و درگذرد از آن جهت
که مرتبه تو بالاتر از مرتبه ایشان است و مرتبه کسی که ترا برایشان والی ساخته
بالاتر از مرتبه تست و خداوند عالمیان جل عظمه سلطانه و تعالی شانه
بالاتر از کسیست که ترا والی ساخته برایشان و بتحقیق که از تو طلب کفایت
امور ایشان کرده و آزموده و امتحان نموده ترا بایشان و تسلط
بر آنها داده و خود را در معرض حرب با خداوند عالمیان در میاور و هرگز
مرتکب عصیان او مشو و مسرور مشو بعقوبت کسی و شتاب منمای
در غضب تا توانی که راهی برای عدم غضب بهم رسانید و با خود مگو که من
امیر و فرمان فرمایم امر میفرمایم و مطاع شوم از آن جهت که این امر موجب کبر
و عجب و باعث ضعف دین و سبب زوال و تغییر نعمت الهی میشود
و هرگاه که ترا بسبب سلطنت و فرمانروایی عظمتی یا کبر و غروری رخ دهد
نظر کن بعظمت پادشاهی خداوند عالمیان عظم سلطانه و قدرت و تسلط او که بالای تو

چراکه یاد عظمت و بزرگی خدای تعالی موجب انحطاط مرتبه نخوت و غرور میشود
و باز میدارد ترا از غضب بیجا و باعث انتباه و آگاهی تو میشود
حذر نمای از اینکه با خدای تعالی در مقام برتری و عظمت و تشبه
بجناب اقدس الهی در بزرگی درآیی بدرستیکه خدای ذلیل کننده
هر جباری و پست کننده هر متکبریست و بداد مردم برس خواه
اینکه با تو و خواه با خواص و نزدیکان یا با دوستان و آشنایان
تو گفتگو پیدا داشته باشند واسطه اینکه اگر چنین نکنی ظلم خواهی کرد
و هر که ظلم بر بندگان خدا کند خدای تعالی دشمن اوست و کسی که خدای تعالی
دشمن او باشد حجت او باطل میشود و عذری نمیدارد و با خدای تعالی
در مقام محاربه میباشد تا آنکه ترک ظلم و ستم کند و توبه نماید و هیچ چیز
آنقدر باعث زوال دولت و تغییر نعمت و موجب تعجیل در ناخشنودی و
غضب الهی نمیشود که اقامت بر ظلم واسطه آنکه خداوند عالمیان
دعای مظلومان را مستجاب میسازد و انتقام مظلومان از ظالمان میکشد
و باید که محبوبترین امور نزد تو آن باشد که بعدالت در امور نزدیکتر
و عامتر و جامعتر باشد رضا و خشنودی رعیت و سایر مردم را
از برای اینکه ناخشنودی عموم مردم ضرر میرساند برضای خواص مردم

و ناخشنودی خواص هرگاه که سایر مردم راضی باشند ضرری نرساند
و هیچکس از رعیت بر والی گرانخرج‌تر نیست در حالت خوشیهای عیش
و کم نصرت‌تر در حالت ناخوشیهای اوضاع دنیا و مکروه‌دارنده‌تر
مر انصاف را و سؤال کننده‌تر بسماجت و ناسپاس‌تر در وقت بخشش
و قبول کردن عذر در وقت ندادن و کم صبرتر در هنگام شداید روزگار
از خواص و نزدیکان والی نیست و بدرستی و تحقیق که عمود دین و جماعت اجتماع
مسلمین و کسی که بکار می‌آید از برای دفع دشمنان از امت رعیت عامه
مردمانند ۳ و می‌باید که دورترین رعیت از تو و دشمن‌ترین
مردمان در حضرت تو کسی باشد که بیشتر در صدد عیب‌جوئی مردم باشد
واسطه آنکه سایر مردم از عیب خالی نیستند و والی سزاوارتر است
بعیب‌پوشی مردم، باید که تفتیش آنچه از عیوب ایشان بر تو ظاهر نباشد
ننماید از آنجهت که آنچه بر تو لازم است تطهیر چیزیست که بر تو ظاهر باشد
و خدای تعالی حاکمست بر آنچه از تو مخفی و پنهانست پس بپوش قبایح مردم
تا میتوانی تا خداوند عالمیان بپوشد از عیبهای تو آنچه را میخواهی که پوشیده شود
واکن از مردم عقده هر کینه را و قطع کن از خود سبب هر عداوت را
و تغافل و تجاهل نما از هر چیز که درست نیست نسبت بتو و تعجیل مکن در

در تصدیق کسی که سعایت و بدگوئی کسی کند از اینجهت که سعایت کننده
غش کننده است هر چند که تشبه بناصحان دارد و شاید که [illegible]
باعث بر غرض فاسد او از نفاق شده باشد و البته داخل مساز
در شوری خود بخیلی را که ترا عدول میفرماید از طریقه فضل و صواب
بسیار بدتر از فقر، و داخل مساز در شوری جبانی را که از ترس
ضعیف میسازد ترا از امور عظیمه، و داخل مساز در شوری حریصی
را که در نظر تو زینت میدهد خواهش جور را، و اسطه اینکه بخل
و جبن و حرص خصلتی چند است که از سوء ظن بخداوند عالمیان ناشی میشود
بدترین وزرای تو آنهایند که پیش از تو وزارت اشرار کرده‌اند
و آنهایی که شریک بوده‌اند با اشرار در گناهان باید که البته آنها را
داخل خواص خود نسازی واسطه اینکه ایشان اعوان و انصار
اثمه یعنی گناهکاران و برادران و اخوان ظلمه و ستمکاران بوده‌اند
و هرگاه اعانت آنجماعت نماید و آنها را داخل در امور نماید اعانت
بر ظلم کرده که یکی از ظلمه خواهد بود بهترین عوض از وزرا آنهایند که آنچه
از آنجماعت بعمل آمد از اینها آید و بر اینها آن ستمها و امور نامناسب
و اوزار آنجماعت نباشد و اعانت ظالم بر ظلم و آثم بر اثم او ننموده باشند

اینجماعت کم مؤنت تر و کم خرج تر باشند و پیشتر بکار تو می آیند و بر تو
مهربانتر و با غیر تو کم الفت تر باشند پس اینها را از خواص خود
گردان در خلوتها و مجمعها بعد از آن میباید که برگزیده تر اینجماعت
نزد تو کسی باشد که حرف حق اگر چه تلخ باشد با تو بیشتر میگفته باشد
و کمتر ترا مساعدت بر معاصی و اموری که خداوند عالمیان از غرضش
بر دوستان خود نمی پسندد نماید و این قول حق و قلت مساعدت بر معاصی
هر گاه که باشد و هر جا که باشد از ایشان نسبت بتو واقع میشده باشد
و اهل ورع و پرهیزکاری و راستی و راست گوینده را از خود جدا مکن
و دست از آنها بر مدار بعد از آن عادت ده اینجماعت را که مبالغه
در ستایش تو ننمایند و خوش آمد تو نگویند و چیزهای باطل که از تو
صادر نشده باشد نگویند واسطه اینکه مبالغه در مدح و ستایش باعث
تکبر میشود و بغرور نزدیک میسازد و میباید که البته نیکوکار و
بدکار نزد تو در یک مرتبه نباشند از آنجهت که در یک مرتبه داشتن ایشان
باعث آن میشود که رغبت اهل احسان باحسان کم شود و جرئت
اهل اساءت و بدکرداری بر کردار اینجماعت زیاده شود و هر کدام
از آنها را در مرتبه او نگاه دار و بدانکه هیچ چیز نسبت برعیت آنقدر

رغبت بصحبت اهل ورع و صلاح

منع خوش آمد گویان

نیکوکار و بدکار عدم مساوات

سبب حسن ظن تو با ایشان نمیشود که احسان با ایشان و تخفیف اخراجات
بر ایشان و ترک چیزهایی که بر ایشان گران بوده و سابق نبوده باشد
پس کاری بکن که باعث این شود که برعیت بدگمان نباشی و از طرف ایشان خاطر
جمع داشته باشی واسطه اینکه گمان نیک برعیت باعث آن میشود که زحمت
بسیار از دل او رفع میسازد و بدرستیکه کسی که سزاوارترست باینکه
باو گمان نیک داشته باشی کسیست که با او شده که پیشتر احسان کرده باشی و احسان
و بخشش بیشتر کرده باشی و سزاوارتر کسی که باو بدگمان باشی کسیست که
احسان تو باو نرسیده باشد و باید که سنتی و طریقه پسندیده که
عمل بآن کرده باشند اولهای این امت و باعث التیام و الفت
شده باشد و رعیت آن طریقه را پسندیده باشند بر هم نزنی و مرتکب
نشوی و البته باید که احداث امری ننمایی که ضرر داشته باشد
بسنتهای سابقه پس اجر از برای کسی خواهد بود که سنتهای سابقه را احداث کرده
بوده و وزر و وبال از برای کسی خواهد بود که آن سنت را برطرف
کرده باشد و با علما و حکما بسیار همنشسته باش و گفتگو و حدیث
مینموده باش در باب اموری که باعث ثبات و دوام صلاح کار
بلاد تو باشد و موجب قوام و نظام اموری که باعث استقامت امور مردم

فایده احسان با مردمان

ارشاده الی طبقات الناس

تعلیم آداب سلوک با اصناف مردم که از اعلی علم مملکت داری و سیاست مدن خوانند

بوده پیش از تو و بدانکه عمده رعیت هفت طبقه میباشند که کار
بعضی از آنها بدون بعضی دیگر تمام نمیشود و بعضی از آنها را از بعضی دیگر
چاره نیست بعضی از آنها سپاه و لشکرند و بعضی از آنها نویسندگان
عامه و خاصه اند و بعضی از آنها قضاة عدلند و بعضی از آنها عمال
و بعضی از آنها اهل جزیه و خراجند و بعضی از آنها تجار و اهل صناعاتند
و بعضی از آنها طبقه پست ترند از محتاجان و فقرا و از برای هر یک از آنها
خدای تعالی سهم و نصیبی علیحده نموده و فریضه در کتاب خود و سنت پیغمبر خود
صلوات الله و سلامه علیه و آله قرار داده و این عهدیست از خداوند تعالی
و پیغمبر که نزد ما محفوظست اما سپاه و لشکر باذن خدای تعالی حصارهای چندند
از برای رعیت و زینت والیان و عزت دین و راههای امن
واقعند و رعیت بدون سپاه تعیش نمیتوانند نمود بعد از آن
کار سپاه بدون آنچه خدای تعالی برای آنها مقرر فرموده که در عوض حاصل
مواجب گویند که باعث قوت و قدرت ایشان بر جهاد دشمنان
ایشان تواند شد و بآن تهیه اسباب جهاد از اسب و یراق و ضروریات
دیگر توانند گرفت بعد از آن کار سپاه و رعیت تمام نمیشود مگر
بصنف سیم که قضاة و عمال و نویسندگانند که حکم میکنند و جمع منافع

صنف اول

آداب سلوک با لشکر و سپاه

مینمایند و آنها را امین و محل اعتماد میدانند چه از امور خاصه و چه از
امور عامه و منتظم نمیشود کار آنها مگر بتجار و اهل صناعات در اموری
که باعث اجتماع ایشان در منافع میشود و اقامت آن امور مینمایند
و کفایت آن امور مینمایند که ایشان از خود بعمل نمیآورند و از هر کس
کار نمیآید بعد از آن طبقه پست تر است از اهل حاجت و مسکنت که رعایت
آنها لازم و اعانت آنها واجب و خدای تعالی از برای هر کدام قدری
مقرر فرموده و هر یک از آنها را بر والی حقیست بقدر آنکه باعث صلاح کار او شود
پس مهمات عظیمه بجمیع از لشکر خود بغیر آنهائی که خیرخواه تو باشند و جانب خدا
و رسول و امام ترا فرو نگذارند و پاکدامن‌تر و عفیف‌تر و حلیم‌تر باشند
و زود خشم نگیرند و عذر پذیر و بر ضعفا رؤف و مهربان باشند
و بر اقویا غالب باشند و زود از جا بیرون نروند و ضعیف و ناتوان نباشند
بعد از آن چاره نیست مگر از مردم صاحب حسب و اهل خانواده های قدیم
که بصلاح و سداد و اعمال شایسته موصوف باشند بعد از آن اهل
نجدت و فضیلت و بزرگی و اهل شجاعت و سخاوت و کرم و
سماحت بواسطه آنکه جماعت اهل کرم و شعبه چندند بسوی معروف و احسان
بعد از آن تفقد احوال و امور ایشان بکن چنانچه پدر و مادر مهربان

تنبیه بر اینکه منصب سرداری عظمی بکسی باید داد که موصوف بود

تعریف و مدح صاحب حسب و نیکان داشتن صاحب حسب

تفقد احوال لشکر مانند پدر و مادر مهربان

تفقد احوال فرزند عزیز بنماید و میباید که بر تو دشوار نماید هرگو
رعایت و احسان با نجابت بکنی و حقیر شمر لطفی را که تعهد نماید
نسبت با ایشان هرچند که کم باشد واسطه اینکه اینمعنی باعث آن میشود
که اینجماعت آنچه متضمن مصلحت دنیوی و اخروی تو باشد بگفته باشند
و گمان نیک بتو داشته باشند ● و ترک مکن تفقد امور جزئیه اینجماعت
را از راه اینکه امور کلیه ایشانرا کفایت کرده باشی از اینجهت که امور
جزئیه جایی دارد و امور کلیه جایی ● و میباید که برگزیده سرکردهای
سپاه تو نخوت نکرده باشند که با سپاه مدارا و مواسا و احسان
مینموده باشند و هرگاه خرج در کار داشته باشند از مال خود با ایشان
می بخشیده باشند و هرگاه بسفری میروند خرج خانه ایشان میداده باشند
تا اینکه سپاه در جهاد دشمنان بجهت باشند و بخاطر جمع برفع اعدا
توانند پرداخت واسطه اینکه مهربانی تو با اینجماعت باعث مهربانی
اینها میشود بتو ● و بدرستیکه بهترین چیزیکه سبب چشم روشنی والیان
میشود استقامت عدالت در بلاد و ظهور محبت رعایا است و محبت رعایا
وقتی ظاهر میشود که دلهای آنها صاف باشد و اخلاص رعایا وقتی ظاهر میشود که
سرکردهای آنها با ایشان در مقام شفقت و محبت باشند و در لزوم والیان

آمدن وصیت با اقتضای ... و تأکید در کتاب

ارشاد در بطن نفس ... و طلب علم قضات

بر آنها گران نباشد و زوال دولت والیان نخواسته باشند پس عمر
در آرزوها و خواهشهای سرکردهای و بر آنها کار را تنگ مگیر و در مجالس و
محافل خوبیهای سرکردهای سپاه را بگفته باش و تعداد کارهای نمایان
ایشان مینموده باش از اینجهت که اینمعنی محرک حمیت شجاعان
و باعث غیرت و جرأت مردم جبان میشود اگر خدا خواسته است
بعد از آن بشناس کارهای یک از آنها را و کارهای نمایان ایشانرا
ضم مکن بکارهای دیگری بلکه کار هر یک را علیحده مذکور ساخته باش
و از آنچه هست کمتر مگوی و باید که شرف و مرتبه کسی ترا بر آن ندارد
که کار کمتر او که اندک است عظیم یاد نمائی و کار عظیم که مردی کمتر کرده باشد
باعتبار پستی آن شخص اندک وانمائی بلکه آنچه موافق واقع است از هر کدام اینها گفته باشی
و امور عظیمه که ترا رو میداده باشد و بر تو گران مینموده باشد و مشتبه میشده باشد
بر تو بخدا و رسول وا میگذاشته باش بدرستیکه خدای تعالی بقومی که
راه نمایی ایشان خواسته فرموده یا ایها الذین آمنوا اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء
فردوه الی الله و الرسول پس گردن کار را بخدا و رسول واگذار
بحکم خدا و سنت جامعه رسول عمل نموده خواهد بود ● بعد از آن اختیار کن از برای

اجرای امور خود نموده

آمدن بر رعایت سرکردها و در پیش سفیدان سپاه

آمدن بر تعدیل رعایت مخالف واقع نگفتن

اختیار قضات و آداب ایشان

حکم در میانهٔ مردمان فاضلترین رعیت خود را نزد تو از آنها باید که امور
شرعیه او را عاجز نسازد و خصم او را لجاجت مغلوب خود نکند
و تمادی و استمرار در لغزش نداشته باشد و ایستاده نماید در برگشتن
بسوی حق یعنی اگر غلط در حکم کند نفاسیت او را باین ندارد که قایل
بغلط خود نشود در هنگامی که بداند که غلط کرده و خود را مشرف بطمع نسازد
یعنی بخاطر هم نگذراند و باندک فهمی اکتفا ننماید و خوب در احکام شرعیه
تأمل نموده باشد و در توقف در شبهات پیش از همه کس ایستاده می نموده
باشد و بیشتر از همه حجتهای شرعیه را فرا گرفته باشد و کمتر از دیگران بسبب گفتگوی
مردم با یکدیگر و رد دعاوی ملال بگیرد باشد و در کشف و ایضاح امور
از همه صبورتر باشد و در هنگام ظهور حکم از همه کس صاحب برش تر باشد
و از جمله آنها باید باشد که کثرت مدح مردم او را باعث عجب و تکبر نشود
و تحریک کسی از صوب صواب مایل نکند و این قسم مردم بسیار کم و نادر الوجود
میباشند بعد از آن تفتیش امور او را و در احکام بسیار می نموده باش و توسعه
در بخشش با او بده بآنقدر که او را عذری باقی نماند و احتیاج بمردم و چیز گرفتن
از کسی نداشته باشد و از برای او مرتبه و منزلتی نزد خود قرار بده که هیچیک از خواص
تو طمع نداشته باشند تا اینکه باین سبب ایمن باشد از اینکه مردم او را در حضور تو بافتنه

[illegible]

خود و امانت رسانند پس در امر تعیین قاضی تأمل بسیار نموده باش
بواسطهٔ اینکه این دین حق اسیر بود در دست اشرار هرچه میخواستند
موافق خواهش خود میکردند و از برای طلب دنیا بعد از آن نظر کن
و متوجه امور عمال خود بشو پس تعیین عمال از روی آزمایش می نموده باش
یعنی جمعی را که خدمات فرموده و امتحان کرده باشی عامل میساخته باش و بدون
تأمل از عالم کمک کردن رعایت نفس نکرده باش و قابلیت آن شخص منظور نداشته باشی
یا رشوه گرفته باشی و قطع نظر از اهلیت منصب بکسی داده باشی از آنجهت که
بدون تأمل منصب دادن شعبهٔ چند است از جور و خیانت بعد از آن از
جماعتی که قابلیت منصب داشته باشند اهل تجربه و مردم صاحب حیا
را اختیار کن از اهل خانوادهای قدیم که بصلاح و راستی معروف
و بتقدم در اسلام موصوف باشند بواسطهٔ اینکه آنها صاحب
اخلاق کریمه و اعراض صحیحه و کم طمع و عاقبت اندیش میباشند
بعد از آن توسعه در مواجب ایشان بده بواسطهٔ اینکه این سبب
قوت ایشان بر اصلاح نفوس ایشان و باعث استغنای ایشان
از چیز گرفتن از زیردستان ایشان میشود و حجت میشود برایشان اگر
مخالفت امر تو نمایند یا امانت تو را خیانت نمایند بعد از آن تفقد

تعیین عمال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اعمال آنها نیکرده باشد و جمعی از اهل راستی و وفا را به میان آنها
میفرستاده باشد تا از کردار آنها و سلوک آنها خبردار میکرده باشند
بواسطه آنکه اینمعنی آنها را بر آن میدارد که با امانت و رفق با
رعایا سلوک میکرده باشند و خبردار و آگاه باش از اعوان
و عمال خود پس اگر از آنها کسی دست بخیانت دراز کرده باشد
و از اخبار دیدبانان که بر آنها گماشته بر خیانت آنها ظاهر گردد
اکتفا بآن نموده آنها را سیاست و عقوبت نمای و آنچه از عمل خود
بهم رسانیده بگیر بعد از آن او را در مقام مذلت و خوار نگاه
میداری و موسوم بخیانت مینمای و ننگ و عار تهمت خیانت را قلاده
او میسازی و تفقد امر خراج نمای بنحوی که متضمن صلاح کار اهل خراج
باشد بواسطه آنکه صلاح خراج و صلاح اهل خراج موجب صلاح غیر از ایشان
میشود و تمام نمیشود کار غیر اهل خراج مگر باهل خراج بواسطه اینکه
همه مردمان عیال خراج و اهل خراجند و میباید که نظر تو
در عمارت اراضی بیشتر از طلب خراج باشد بواسطه اینکه خراج
بعمارت اراضی بعمل میآید و هر که طلب خراج بدون عمارت نموده
بلاد را خراب و اهل بلاد را هلاک نموده و کار او استقامت نگرفته

[illegible]

کم اند که وقتی پس اگر شکوه و شکایت کنند از گرانی خراج یا علتی یا
انقطاع یا کمی آب یا اینکه بعضی اراضی زراعت آنها از آب افتاده
یا آب گرفته یا زراعت از تشنگی و کم آبی خشک شده یا کم بعمل آمده
تخفیف میدهی از آنها بقدری که کار آنها رونق پذیر گردد و باید که
بر تو گران و دشوار نباشد باری که از دوش آنها برداشته باشی و تخفیف
داده باشی از آنجهت که آنچه تخفیف آنها مقرر داری ذخیره میشود و
از عمارت بلاد تو باز بتو عاید میشود و زینت ولایت تو و نیکنامی تو و
باعث استقامت عدالت در میانه آنها که دانسته رعایت آنها
کرده و آنها را آسوده و سبکبار کرده و موجب مزید وثوق و اعتماد
آنها بر عدالت تو میشود و اینکه با آنها رفق و مدارا ورزیده پس بسیار شد
که امری از امور حادث گردد که ترا با آنها احتیاج اعانت بهم رسد در آنحال
بر آنها اعتماد داشته است که بطیب خاطر متحمل آن شوند بواسطه آنکه
هرگاه که بلاد تو معمور و آباد باشد متحمل هر تحمیل میتواند شد و خرابی
زمین بسبب کمی اهل آن میباشد و کمی اهل آن بسبب حرص نفوس
والیان بر جمع مال و بدگمانی ایشان به بقا ماندن منصب و اهمال
معزول و عبرت نگرفتن از پیشینیان میباشد بعد از آن بحال

نویسندگان و اهل قلم نظر کن و متوجه شو و بهترین آنها را تعیین کن و
مخصوص گردان بحفظ و ضبط رسایل و نوشتجات که مشتمل بر اسرار تو است
این شخص را که بکمال امانت و دیانت و کیاست موصوف است از آنها باید
وثوق و اعتماد تمام بر اطلاع اسرار و حیلها و تدبیرات او داشته باشی و کرامت
و شفقت تو نسبت باو باعث آن نشود که جرأت بر مخالفت تو بهم رساند و در حضور
مردم اظهار خلاف فرموده تو تواند نمود و غفلت و بی‌پروایی او باعث
تقصیر در رسانیدن مکاتبات و عرایض عمال تو بخدمت تو و اصدار
جوابهای آنها چنانچه باید و شاید نشود و در ضبط و ربط داد و ستدهای
تو تقصیر ننماید و در قبض و بسط مهمات تو عاجز نباشد و جاهل قدر خود
در کارها نباشد از آنجهت که هر کس که خود را نشناسد بشناختن
قدر غیر خود جاهلتر است بعد از آن میباید که هرگاه که خواسته باشی که
تعیین نویسندگان نمایی بمحض فراست و حسن ظن و ظاهر احوال آنها نباشد
از آنجهت که در میان مردم ساختگی و تدلیس بسیار میباشد و مردمان
بخواهش والیان بانضمام حسن سلوک و خدمت و کارهای شایسته
و راست کرداری آنها نسبت بوالیان سابق و تجربه و امتحان آنها
بشنو هر که حسن کردارش نسبت بصدق و خوبی و امانت داری و اخلاص

تعیین نویسندگان
کفایت لیاقت اوصاف آنان

صدق و خوبی و حسن کردار آنان

لیکن آزمایش آنها آنچه باجمعی از اهل صلاح که پیش از تو بوده‌اند نیکو سلوک
کرده‌اند پس هر کدام که اثر حسن سلوک او ظاهرتر و بامانت و اثر
معروفتر باشد او را اختیار کن و این نشانه‌ایست که آنچه از خیراندیشی
بر تو لازم است نسبت بخدا تعالی و امام خود مرعی داشته و میباید که
از برای هر کاری از کارها صنفی از اصناف سرکرده و رئیس شغلی
قرار دهی تا کارها منتظم شود و باعث تفرقه و پراکندگی خاطرها نباشد
و هرگاه که از نویسندگان تو بر تو خیانتی ظاهر شود و در تنبیه و تأدیب او
تغافل و اهمال نمایی و از مرتبه‌ات که بخیانت او راضی باشی پس تقصیر خواهد بود
بعد از آن در باب تجار و سوداگران و ارباب صناعات و هنرمندان
و رعایت آنها نهایت تأکید و مبالغه مینموده باش خواه مقیم باشند و
خواه مسافر و متردد و واسطه اینکه آنجماعت مواد منافع و اسباب آسایش
مردمانند که از محال بعیده و جاهای دور از دریا و صحرا و بیابانها و کوهستانها و همواریها
و جاهایی که همه کس بآنجاها نمیتوانند رفت و جرأت رفتن آنجاها نمیتوانند نمود میاورند
و جماعت تجار در مرتبه آشتی و صلحند و از ایشان بیم ضرر نیست و تفقد امور
ایشان بکن در حضور خود و اطراف و حواشی بلاد خود و این را که در اغلب
بدانکه با بسیاری از آنجماعت تنگ خلقی و حرص زیادی و احتکار و بد انصافی

تعیین رئیس بر هر صنف نویسنده
تعیین تجار و کفایت آنان

بیشی و سنگ کم ترازو بکنند از دو حکم در خرید و فروختن نمایند و بعد قیمتی که کم تر آید
بدون رجوع بشرع یا عرف یا قیمت وقت چیز میشود و شنید و این خبر باعث ضرر
سایر مردم میشود و آنها را باختیار آنها گذاشتن از برای والی عیب است
پس منع نمای آنها را از احتکار در قوت ضروری مردم بقصد گران فروختن
نگاه داشتن از آنجهت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از احتکار منع فرموده
و باید که بیع و شری بعنوان مسامحه واقع شده باشد بسنگ درست و نرخی که ضرری
و نقصانی به بایع و مشتری نداشته باشد واقع ساخته باشند پس بعد از آنکه منع
از احتکار فرموده باشی اگر کسی مرتکب احتکار شود او را تنبیه و سیاست نمای
بدون اسراف و بغیر حدان سیاستی نباشد که متضمن قتل یا قطع عضوی باشد
بعد از آن بپرهیز از خدای تعالی در باره طبقه سفلی که پایین ترین
طبقات و در نظر مردم حقیر تر از همه اند طرف آنها را فرو مگذار که آنها را
چاره نمیباشد و راه بجایی نمیبرند و مساکین و اهل احتیاج و پریشان
احوال و جمعی زمین گیر و عاجز میباشند و اسطه اینکه در میانه آن
طبقه جمعی قانع میباشند که بهرچه بآنها داده میشود قناعت مینمایند
و جمعی معتر میباشند که پریشان و بیچیز میباشند و از مردم سؤال مینمایند
و نگاه دار طرف آنها چنانچه خداوند عالمیان نعم احسانه فرموده و حق

منع از ضعف رعیت بسبب احتکار و زجر و تنبیه آنکه مرتکب آن شود

احتکار در شرع حبس کردن گندم و جو و خرما و مویز و روغن و نمک است

تنبیه و سیاست اهل احتکار

تاکید در باب تعهد فقرا و مساکین

از برای آنها مقرر فرموده و بگردان از برای آنها نصیبی از بیت المال و نصیبی از
حاصل اراضی غنیمت در هر شهری و اسطه اینکه دور و نزدیک آنها حق
و همه را رعایت باید نمود پس چنان باید که کثرت منصب ترا از رعایت آنها
مانع و مشغول نگرداند از آنجهت که عذر تضییع امور جزئیه بسبب اشتغال بامور
کلیه از تو مسموع نیست پس اهتمام خود در باره آنها کم مکن
و رو از آنها بر مگردان و متوجه امور آنهایی که پیش تو نمیتوانند آمد
بشو از آنهایی که در نظرها خوارند و در پیش مردم دنیا حقیر و بی اعتبار
و تعیین نمای از برای آنهایی که از معتمدین خواص خود را که امور آنها را
بتو میرسانده باشد و آن شخص خدا ترس و از اهل تواضع و فروتنی باشد بعد از آن
با آنها نوعی سلوک کن که نزد خدای تعالی عذری داشته باشی در روز جزا
و اسطه اینکه این جماعت از میانه رعیت محتاجترند بانصاف از غیر آنها
پس هر یک از آنها حق و را برسان و تعهد احوال یتیمان و صاحبان
رقت در سن یعنی عاجزان از تحصیل معاش از ضعف پیری و ناتوانی
از آنهایی که بیچاره اند و خود را در معرض سؤال از خلق در نمی آورند بنما
و این امر بر والیان گران میباشد و حق همگی گران میباشد و این امر
را خداوند عالمیان تعالی شانه سبک و آسان میسازد بر قومی چند که

با آنها ... فقرا

تعیین معتمدی از برای تفحص احوال فقرا

تعهد احوال یتیمان و پیران ناتوان

طلب عاقبت کرده اند و نفوس خود را صبر فرموده اند و وثوق
تمام بر وعده های صادقه الهی که با ایشان نموده کرده اند و بگردان از برای
ارباب حاجات بعضی از اوقات خود را که در آن وقت خود را از شغلهای
دیگر فارغ ساخته باشی و از برای ایشان مجلس عامی قرار میداده باشی که عرض
تو از آن مجلس تواضع و فروتنی باشد از برای خدایی که ترا آفریده و دور گردانی
سپاهیان و اعوان و انصار و سایر ملازمان را از منع تمامی که بحضور تو میرسند
تا هر یک از حاجتمندان مطلب خود را بی تشویش طبع عرض تواند نموده بدون
اینکه لکنتی یا واماندگی و تردد در گفتگو بهم رسانند و واسطه اینکه من شنیدم از
حضرت رسول خدا صلوات الله علیه که مکرر میفرمودند که خدا تعالی پاک و منزه
از نقص نمیسازد امتی را که در آن امت حق ضعیفان از اقویا گرفته نشود
بعد از آن محمل خشونت و درشتی و باز ماندن از گفتگوی ایشان بشو و تنگی خلقی
و حیثیت منصب را از خود دور کن تا خداوند عالمیان بر تو درهای رحمت خود
بگشاید و ثواب طاعت و فرمانبرداری خود به تو عطا فرماید و عطا کن آنچه عطا میکنی
از روی شگفتگی و سهولت و اگر را منع کنی و چیزی ندهی بوجه جمیلی که متضمن
بمعذرت باشد بعد از اینها اموری چند هست ترا که ناچار است ترا
مباشرت آنها بعضی از آنها اجابت مطلب عمال تست که نویسندگان تو از آن

عاجز باشند و بعضی از آن امور مطالبی است که بر تو وارد میشود که
اعوان و انصار تو متوحش فیصل دادن آنها نمیتوانند شد از عالم اینکه
بعضی امور مخفیه باشد میان تو و عمال تو که مناسب نباشد که دیگران بر آن
امور مطلع شوند باید که خود جواب آنها را نوشته باشی و انضاء عمل هر
روز را در همان روز نموده باشی و دفع الوقت ننمایی و واسطه اینکه در
هر روزی کاریست مخصوص آن روز و قرار ده از برای خود در میانه تو و خدای
بهترین این اوقات را و اعظم این اقسام را اگر چه جمیع امور از برای خدای
میباشد هر گاه که نیت اینکس بخیر شود و رعیت مرفه باشد و میباید که
از جمله خاصه و خالصه اعمالی که دین خود را بتوسط آن اعمال از برای خدای
خالص میسازی اقامت فرایض باشد که مخصوص جناب اقدس الهیت جل شانه
پس در اوقات مخصوصه شب و روز بادای فرایض کما ینبغی قیام نموده باشی
و ادا کن از بدن خود آنچه سبب تقرب و نزدیکی بخداوند عالمیان میتواند کامل
بعمل آورده باشی بدون اینکه رخنه یا نقصی در آن بهم رسد و شغل سلطنت
باعث آن نشود که نمازها را سرسری ادا نموده باشی پس هر گاه که بنماز قیام
جماعت نموده باشی باعث نفرت و تضییع حاجات مردم مشو نماز را طول
مده بواسطه آنکه در میانه ماموین بعضی میباشند که آزار دیده اند و بعضی میباشند

که کارها ضروری میدارند و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در وقتی
که مرا بیمن میفرستاد پرسیدم که با آنجماعت چگونه نماز بگذارم آنحضرت فرمود
که نماز ضعیفترین آنها را با ایشان بگذار و با مؤمنان رؤوف و مهربان باش و بعد ازان
نمی باید که طول بکشد احتجاب از رعیت و بیرون نیامدن را بواسطه اینکه
احتجاب والیان از رعیت شعبه ایست از تنگی و قلت علم بامور و احتجاب والیان
سبب آن میشود که ایشان را علم واقعی بامور حاصل نمیشود پس امور عظیمه را
بنظر ایشان کوچک وا مینمایند و امور اندک و سهل را عظیم وا مینمایند و کارهای
خوب را بد و کارهای بد را خوب باو وا مینمایند و حق و باطل بیکدیگر آمیخته
باو میرسانند و بدرستیکه والی بشریست علم با آنچه مردم ازو پنهان میدارند
او را حاصل نمیشود و حق علامات و نشانها ندارد که بآن نشانها اقسام
راست از دروغ شناخته توان شد و بدرستیکه تو یکی ازین دو تا هستی
یا مردی که نفس تو کریمی بخشنده است پس چرا رو پنهان مینمایی از حقی که بر
گردن تست یا فعل پسندیده و کرمی که باعث ذکر جمیل تو میشود که بعمل می آوری
یا مردی بخیل ممسکی هستی که مبتلا بچیز ندادن شده هرگاه که باین صفت ذمیم
موصوف باشی مردم بتو امید خیر نداشته باشند چرا از مردم رو پنهان
مینمایی با وصف اینکه اکثر مردم بتو کاری دارند که نقصانی بتو نمیرسد چرا که

و بیان معاشرت با رعایا [illegible]

بیان آنکه اعمال [illegible]

یا شکوه و شکایتی از ظلم و ستم عاملی دارند میخواهند که غور رسی آنها نماید و مطالعه
بعد ازان والی را جمعی خواص و نزدیکان میباشند که ایشان را [illegible]
و تسلط و زیادتی و بی انصافی میباشد که میخواهند که تحکمات بسیار کرده باشند
پس قطع ماده زیادتی آنها بنمای و قطع اسباب این احوال از آنها بکن
و بهیچیک از حواشی و خویشان خود را اقطاع و سیورغال مده و باید که در تو طمع نکرده باشند
که طمع آنها از اقطاعات و دخل و اراضی و محال زراعات بالکلیه منقطع باشد
تا ضرر آنها بشرکا و نزدیکان در باب زیادتی آب بردن یا عمل مشترک دیگر که بکنند
رسد و اخراجات خود بر دیگران می نموده باشند تو بر آنها گوارا باشد و نفع آنها
وعیب و عار و بدنامی آن بدنیا و آخرت بتو میرسیده باشد و الزام حق بکن بر هر کس
از نزدیک و دور و خویش و بیگانه و خواص و غیر خواص و درین باب صابر باش
و بقصد قربت این کار را بکن هر چند که باعث ضرر بعضی از نزدیکان و مخصوصان تو واقع
شده باشد و هرگاه که واقع شود طلب ثواب او بکن در باب آنچه بر تو
ازان شاق و گران نماید بواسطه اینکه عاقبت این کار محمود است
و اگر چنانچه رعیت بتو گمان حیف و ستم داشته باشند پس اظهار عذر خود
بنمای با آنها و بیان کن که آن گمان از ایشان زایل شود بواسطه اینکه
این وسیله آن میشود که آنچه از تقویم حق مطلوب تو است و براستی ظاهر شود

قبول تکلیف صلح آن از دشمنان

امر بحزم و احتیاط و عدم اعتماد بصلح دشمنان

امر بوفا بعهد و شرط که با دشمنان بسته شده

نهی از خدعه با اهل ذمه

وارد کنم و دفع منمای صلح را که دشمن تو استدعا نماید هرگاه رضای خدا در او باشد
در صلح بین واسطهٔ آنکه در صلح سبب آسایش لشکر و باعث راحت تو میشود
و موجب امنیت بلاد تو میشود اما میباید که بعد از صلح با دشمن نهایت
حذر داشته باشی و غافل نشوی و اعتماد بر صلح دشمن ننمائی از آنجهت که
بسیار هست که دشمن از راه حیله و خدعه پیش آمده بنزد و در صلح زده باشد
تا ترا غافل گیر نماید پس باید که حزم و احتیاط مرعی داری و بدشمن گمان بد بری
و هرگاه که با دشمن شرطی کردی و قراری دادی یا ذمه بر آنها تعهد کردی
عهد و پیمان خود را بوفا مستحکم دار و رعایت ذمه که بر آنها قرار دادی بکن
با مانت و از آن تجاوز منمای و بگردان خود را سپر از برای وفای بعهد و پیمان
واسطهٔ اینکه هیچ چیز از فرایض خدای تعالی نیست که همه کس با وصف اختلاف
مذاهب و آرای مختلفه آنقدر اتفاق و اجتماع بر آن داشته باشند
که تعظیم وفا بعهد و پیمان و بتحقیق که مشرکان در میانه خود لازم میدانسته اند
و نهایت رعایت مینمایند بدون مسلمانان از آنجهت که مشرکان اندیشه از
وبال و وخامت عاقبت غدر مینمایند پس البته غدر بذمه که قرار
منمای و از عهدی که با دشمنان نمایی برنگرد و خدعه با ایشان منما و اختلال مکن
جرأت بر مخالفت خدای تعالی نمینماید مگر جاهل شقی بدبخت و بتحقیق که

بیان فایده عهد و ذمه

تاکید در باب عهد و پیمان

نهی از ریختن خون بغیر حق

بیان قتل خطا

خدای تعالی عهد و ذمه که بتو فرموده از برای امنیت در میان بندگان خود
برحمت خود اجرا فرموده و آنرا حریمی قرار داده که بندگان در آن ساکن و مطمئن باشند
و در جوار او باشند پس میباید که الحاد و تدلیس و خدعه در عهد و پیمان نباشد
و با دشمنان عقد مبند و پیمان قرار مده که در آن اسباب نقض عهد و پیمان
راه داشته باشد و بعد از تاکید و توثیق عهد در حرف فهارست منمای و بسبب
تنگی امری ترا بر آن ندارد که عهدی که با خدای تعالی در آن باب نموده نسخ سازی
بغیر حق واسطهٔ اینکه صبر نمودن بر تنگی امری که امید فرج داشته باشی و عاقبت بخیر باشد
بهتر است از غدری که از عقوبت آن ترسان باشی و خدای تعالی از تو بازخواست نماید
و نه بکار دنیا و نه بکار عقبای تو آید بهم و بسیار بر حذر باش و اجتناب نما
از خونها و ریختن خونها بغیر حق واسطهٔ اینکه هیچ چیز آنقدر باعث نمیشود که
موجب بازخواست شود و سبب زوال نعمت و انقطاع مدت عمر میشود
که خون ناحق و خداوند عالمیان تعالی شأنه اول حکمی که در روز قیامت در میان بندگان
خواهد کرد ریختن خونها خواهد بود پس تقویت مده سلطنت خود را بریختن
خون حرام واسطهٔ اینکه باعث ضعف و سستی سلطنت تو بلکه باعث زوال
و انتقال سلطنت تو میشود و ترا نزد خدای تعالی و نزد من در باره قتل عمد عذری نیست
واسطهٔ اینکه موجب قصاص میشود که در عوض ترا باید کشت و اگر چنانچه مبتلا شوی بقتل خطا

نهی فرمودن از عجب و غرور

منت احسان نگذاشتن

نهی فرمودن از افتخار بر ایشان و خلف وعده با مردمان

نهی از تعجیل در کارها

وسبب استیلای غضب بر تو بتوسط سوط و تازیانه یا شمشیر یا غیر اینها منتهی بقتل شود
باید که نخوت سلطنت تو مانع ادای دیه با ولیای مقتول نشود و حق آنها را
و بسیار بر حذر باش از عجب و تکبر و غرور و از حب اطرا و مبالغه در مدح و ستایش تو
بواسطه اینکه عجب و غرور از اوثق اوقات فرصت است که شیطان از برای بطلان
احسان نیکوکاران مییابد و بر تو باد که منت بر رعیت نگذاری بسبب احسان و نیکی
که با آنها کنی و بر حذر باش از اینکه خود را در مقام افتخار زیاده از دیگران واداری
از آنجهت که این خصلت نور حق را میبرد و اینکه با آنها وعده کنی و بآن وفا ننمائی
بواسطه اینکه منت گذاشتن سبب بطلان احسان و زیادتی و تفوق جستن بر دیگران
سبب ذهاب نور ایمان و خلف وعده موجب ناخشنودی خداوند عالمیان
و مردمان میشود و خدای تعالی فرموده کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
و بسیار بر حذر باش که تعجیل در امور نمائی پیش از اوقات آنها و اهمال کنی در کارها
در وقت تمکن و قدرت بر آن کارها و باید که اجتناب نمائی از آنکه چیزی را
که همه مردمان در آن مساوی باشند مخصوص خود گردانی و تغافل ننمائی در
امری که بآن اعتنا باید نمود و در نظرها هویدا باشد از عالم و مظالمی که از تو
یا بسبب تو واقع شده باشد بواسطه اینکه از تو گرفته میشود و بغیر تو داده میشود
و زود باشد که پرده از روی کارها بر داشته شود و داد مظلوم از تو گرفته شود

نهی فرمودن از غضب و تندی

تتبع آثار پسندیده گذشتگان نمودن

تاکید فرمودن در متابعت و پیروی آنچه در این عهدنامه مذکور است بیان فرموده اند

اختتام عهدنامه بدعا

مالک شو غضب خود را و سورت تندی خود را و سطوت دست خود را و حدت
زبان خود را و محافظت نمای خود را از همه اینها باینکه خود را باز داری
و نگاه داری در حالت غضب و تاخیر نمائی سطوت را تا آنکه غضبت
ساکن شود و فرو نشیند پس مالک اختیار خود شوی و این حالت وقتی ممکن تو
میشود که یاد معاد و بازگشت بجناب خالق العباد بسیار نموده باشی
و واجبست بر تو که متذکر شوی آنچه گذشته است از آنها که پیش از تو حکومت عدالت
یا طریقه نیکو یا اثری از پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه و آله یا فریضه از کتاب خدا
کرده اند باشد پس اقتدا نمائی بآنچه مشاهده نموده و دانسته و جهد نمائی
اهتمام و کوشش تمام بکنی در پیروی و متابعت آنچه عهد کردم با تو درین
عهدنامه و مستحکم نمودم از حجت و آنچه بر من بود نسبت بتو برای آنکه ترا عذری
نماند که بخواهشهای نفس خود شتاب نمائی و من سؤال مینمایم از خدای تعالی
بسبب رحمت واسعه شامله او و قدرت عظیمه کامله او بر بخشش هر رغبتی و حاجتی
اینکه توفیق بخشد مرا و ترا از برای آنچه در آن رضا و خشنودی او باشد از
قیام نمودن بر عذری که واضح باشد بسوی او و بسوی خلق او از حسن ثنا در میان
بندگان و اثر نیکو در بلاد و تمام نعمت و تضعیف کرامت و اینکه ختم
نماید مرا و ترا بسعادت و شهادت بدرستیکه ما بسوی او راغبیم و سلام خدا
بر رسول او و آل او بسیار باد




خطی